

نظری اجمالی به آثار اسماعیل فصیح (۱)

آناهید آجاکیانس

طی این مقاله، آثار فصیح در دو بخش تحلیل شده است:

بخش اول شامل

۱. رُمان‌هایی که پیش از انقلاب اسلامی ایران منتشر شده‌اند (شراب خام، ۱۳۴۷؛ دل‌کوره،

(۱۳۵۱)

۲. رُمان‌هایی که پیش از انقلاب نوشته و در سال‌های پس از انقلاب منتشر شده‌اند:

(داستان جاوید، ۱۳۵۹؛ درد سیاوش، ۱۳۶۴؛ شهباز و جغدان، ۱۳۶۹).

۳. مجموعه‌های داستان‌های کوتاه که پیش از انقلاب نوشته و منتشر شده‌اند (خاک آشنا،

۱۳۴۹؛ دیدار در هند، ۱۳۵۳؛ عقد و داستان‌های دیگر، ۱۳۵۷) و منتخبی از آنها با عنوان گزیده

داستان‌ها پس از انقلاب (۱۳۶۶) منتشر شده و، در تحلیل، تنها همین‌گزیده‌ها آمده‌است.

بخش دوم شامل رمان‌ها و مجموعه داستان‌هایی است که در سال‌های پس از انقلاب اسلامی

ایران نوشته و منتشر شده‌اند (ثریا در اغما، ۱۳۶۳؛ زمستان ۶۲، ۱۳۶۴؛ نمادهای دشت شوش،

مجموعه داستان، ۱۳۶۹؛ فرار فروهر، ۱۳۷۲؛ باده‌کهن، ۱۳۷۳؛ اسیر زمان، ۱۳۷۴؛ پناه بر حافظ،

۱۳۷۵؛ طشت خون، ۱۳۷۶؛ کشته عشق، ۱۳۷۶؛ بازگشت به درخونگاه، ۱۳۷۷؛ تراژدی-کمدی

پاریس، ۱۳۷۷).

اسماعیل فصیح نویسنده‌ای است پر تلاش و موفق که توانسته است در ادبیات معاصر

ایران جایگاهی کسب کند. آثار او دارای گیرایی و کشش خاصی است که مدیون سبک

ساده و طنزآلود و هزل‌گویی او و نیز مضامینی است که در داستان‌هایش مطرح می‌شوند.

در نگاهی کلی، می‌توان آثار فصیح را، به لحاظ نوع روایت، به دو دسته تقسیم کرد:

۱) آثاری که به روایت «جلال آریان»، بیانگر داستان زندگی او و خانواده «آریان» و نیز افرادی است که به نحوی در زندگی او راه یافته‌اند و در او تأثیر داشته‌اند؛
۲) آثاری که به روایت «دانای کل» و درباره شخصیت‌های گوناگون است.
به لحاظ تحوّل فکری اسماعیل فصیح نیز می‌توان آثار او را به دو گروه قبل و بعد از انقلاب گروه‌بندی کرد.

در بررسی آثار فصیح، نکته درخور توجه دیگری نیز به چشم می‌خورد. اغلب آثار او را، که خود موضوعی مستقل دارند، فصل‌هایی از یک رُمان طولی می‌توان شمرد. این رمان حجیم، که بخش‌های آن جداگانه و فارغ از تسلسل زمانی وقایع و به صورت منفرد نوشته شده‌اند، در حقیقت حاکی از زندگی نامۀ «جلال آریان»، راوی و شخصیت اول غالب آثار فصیح است. بی‌تردید، یکی از عناصر جذابیت آثار فصیح بیان داستانی کامل در متن قصه‌ای است ناتمام که فصل‌های ناگفته آن را باید در سایر آثار او جستجو کرد.
خصوصیت نظرگیر دیگر این آثار جنبه واقع‌گرایی و رنگ و بوی تجربیات شخصی نویسنده است که با تخیل خلاق او درهم آمیخته است و تعیین مرز این دو را برای خواننده دشوار می‌سازد. از این‌رو، در بررسی و نقد آثار فصیح، صرف نظر از اعمال روش‌های متداول نقد ادبی، نباید دیدگاه اتوبیوگرافیک (حسب حالی) و تاریخی را از نظر دور داشت.

سرانجام، به تهرنگ جنایی-پلیسی نباید اشاره کرد که عموماً در رمان‌های این نویسنده حضوری کمابیش محسوس دارد.
مقصود این مقاله بررسی جامع و تا حد امکان موجز برخی از آثار فصیح است.

بخش اول

□ شراب خام

بررسی آثار فصیح را از اولین رمانش، شراب خام (۱۳۴۷)، آغاز می‌کنیم. با این رمان، خواننده نخستین‌بار با «جلال آریان»، راوی شوخ‌طبع آثار فصیح، هزل شیرین و طنز گزنده او آشنا می‌شود. در شراب خام، برخی شخصیت‌های کلیدی در زندگی «آریان» (نظیر «اسماعیل»، «ارباب حسن» و «فرنگیس»)، که بعدها قهرمانان داستان‌های کوتاه و رمان‌های نویسنده می‌شوند، سایه‌وار حضور دارند. مضامین فراگیر آثار فصیح نیز در آن

مطرح و شکل‌گیری سبک خاص او آغاز می‌شود.

خلاصه داستان

«جلال آریان»، که در امریکا تحصیل می‌کند، پس از فوت همسر نروژی‌اش به هنگام وضع حمل، دچار سرگستگی و بحران می‌شود و برای تسکین آلام به اروپا می‌رود. اما، به‌زودی به ایران بر می‌گردد تا از برادر کوچک خود، «یوسف»، که مبتلا به مرض رماتیسم قلبی و ناراحتی روحی است، مراقبت کند. او شغل خوبی در یک شرکت امریکایی به دست می‌آورد و اوقات فراغت را با یوسف و نیز دوست زمان کودکی‌اش، «ناصر تجدد»، که نویسنده‌ای است ناکام، می‌گذراند. آریان، در ضمن مأموریتی، مسئول مراقبت از یکی از کارمندان شرکت، به نام «مهین حمیدی»، می‌شود که از خرمشهر عازم تهران است. اما او، در قطار، با جسد مهین مواجه می‌شود که ظاهراً، بر اثر استعمال قرص خواب‌آور، انتحار کرده است.

این حادثه سبب آشنایی آریان با «زهرا حمیدی»، خواهر مهین، می‌شود. او، با مطالعه دفترچه خاطرات مهین، پی می‌برد که دختر جوان بر اثر توطئه‌های «صمد خزایی»، نماینده شرکت در جنوب، به دام مواد مخدر و فساد و تباهی افتاده و از صمد باردار بوده و احتمالاً به دست خود صمد به قتل رسیده است. ناصر تجدد، دوست آریان، در دهکده‌ای دورافتاده، دچار حمله صرع و، بر اثر اشتباه اهالی دهکده، زنده به گور می‌شود.

زهرا حمیدی، که مورد علاقه آریان است، به دست صمد خزایی به سرنوشت مهین دچار می‌شود؛ اما، در لحظه‌ای مناسب، صمد را به قتل می‌رساند. رمان با خودکشی زهرا و مسافرت یوسف به امریکا پایان می‌یابد.

طرح کلی رمان

حوادث داستان در فضای تهران ۱۳۳۶ رخ می‌دهد. طرح داستان ساده و دارای سه نقطه اوج است: مرگ مهین، زنده به‌گور شدن ناصر تجدد، و انتحار زهرا حمیدی. از این میان، مرگ ناصر تجدد از نظر تهییج خواننده دارای قدرت بیشتری است.

مضامین رمان

موضوع رمان در دو لایه سطحی و درونی در خور بررسی است. داستان، که در ظاهر

رنگ و حال رمان پلیسی-جنایی دارد، در سطح درونی بیانگر مضامین والاتری است. مضامینی چون تقابل نیکی و بدی، مسخ شدن هنرمند بر اثر جبر زمان-مکان و، مهم‌تر از همه، زندگی و مرگ.

زندگی و مرگ: فلسفه زندگی و نقش مرگ از نظرگاه شخصیت‌های رمان و در خلال گفتگوها تجسم می‌یابد.

یوسف بیمار و حساس، که عاشق و شیفته مظاهر طبیعی حیات است، سعادت انسان را در فنا شدن و برگشت به بهشت اولیه و نزد خداوند می‌داند:

من فقط دلم می‌خواد خدا زودتر دنیا را به آخر برسونه. تا دیگه کسی ناراحتی نداشته باشه و همه برگردیم بهشت.

اسماعیل، برادر دیگر آریان، که در طرح کلی رمان دارای نقش فعالی نیست و تنها افکارش بیان می‌شود، دیدی عرفانی دارد. او مرگ را آغاز زندگی جدید می‌داند:

زندگی زشت و پوچ است، زنده‌ها غمگین‌اند، و جسم موقتی و فناپذیر. فقط جوهر جسم زنده است که خدایی و ابدی است. باید به آن احترام گذاشت. دوباره از خاک برمی‌خیزد، همیشه تجلی می‌کند و همیشه بقا دارد. و مرگ بر حیات شرف دارد؛ چون فقط در حالت مرگ است که جوهر وجود انسان، خالی از زشتی و دغدغه و پوچی و فناپذیری روح، استراحت می‌کند، پیچیدگی حیات از جسم باز می‌شود، ماده وجود تقطیر و پاک می‌شود... و به خاک آرام باز می‌گردد.

ناصر تجدد، که خود را نیهیلیست می‌خواند، نیز نجات خویش را در خلق اثر ادبی جاودانی می‌داند که بتواند به میراث ادبی پر افتخار گذشته پیوندد و آن را تداوم بخشد، اثری که رنج و آلام بشری و تجربه شخصی او از حیات را بازگو کند:

ناصر تجدد، در لحظه‌ای، در یک لمحّه از زندگی معنوی و رؤیایی خودش، مثل دیدن شعاع آفتاب از درون ظلمت قبر، شکوه هنر و ادبیات ایران را دیده و فهمیده بود. با روحیه و معیارهای اندیشه خودش می‌خواست به این جاودانگی نزدیک شود. با کمی شانس، به آن دست یابد. دیگر هیچ، هیچ، هیچ چیز از زندگی نمی‌خواست.

اما جلال آریان نیز تفسیر خاص خویش را از زندگی و مرگ دارد. او به رنج و پوچی زندگی معترف است؛ ولی برای او راه گریز نه بهشت یوسف است و نه خلاقیت و جاودانگی ناصر و نه عرفان اسماعیل. او رهایی را در خود زندگی می‌داند با تمام ظواهر ساده و مادی آن.

تقابل خیر و شر: مضمون نیکی و بدی در انسان و ستم انسان بر انسانی دیگر در وجود صمد خزایی، از یک سو، و مهین و زهرا، از سوی دیگر، متجلی می‌شود. همین مضمون در دومین رمان فصیح (دل کور) نمودهای بیشتری دارد و در درد سیاوش و شهباز و جفدان ادامه می‌یابد تا در داستان جاوید به اوج خود برسد و سرانجام در فرار فروهر به مفاهیم اهورا مزدا و اهریمن ختم شود.

نمای خلاقیت هنری: اسارت خلاقیت هنری در ابعاد زمان و مکان و شکوفا نشدن و مسخ تدریجی هنرمند در رویارویی با اجتماعی که قادر به درک ارزش‌های هنرمند نیست مضمونی است که در وجود ناصر تجدد تجسم می‌یابد و به مرگ نمادین او می‌انجامد. ناصر تجدد، که در جستجوی آرمانی والا و طالب خلق اثری است که جامعه را به سوی اعتلای هنری هدایت کند، بر حسب جبر زمان و مکان در محیطی قرار می‌گیرد که درک و تفاهم از جانب اجتماع را نوید نمی‌دهد. اثر ادبی او (از خاکسترها) چاپ نمی‌شود و برج عاج او در ده کوره‌ای از ایران به سراب مبدل می‌گردد. زنده به گور شدن او به دست اهالی ساده‌اندیش و بی‌اطلاع دهکده نمادی است از زنده به گور شدن هنرمند به دست جامعه‌ای که فاقد درک و آگاهی و شعور هنری متعالی است. عنوان از خاکسترها، که به قول «فرخ»، زن روشن فکر زمان، از محکومیت ابدی انسان سخن می‌گوید، چه بسا نمودگار خاکستر شدن آرمان و خلاقیت هنری ناصر تجدد باشد. نام دهکده (سراب) نیز به خوبی واهی بودن شوق و آرمان ناصر را القا می‌کند.

این رؤیای هنرمند را در جای جای آثار فصیح باز می‌یابیم. در شهباز و جفدان، در درد سیاوش و در فرار فروهر همواره با شهبازی مواجه هستیم که، خواه به صورت هنرمندی خلاق و خواه در هیئت انسانی آرمان‌خواه، در برابر جهل و ستم و پستی جفدان جامعه خویش قرار می‌گیرد و تلاش دارد تا فراتر از آنان به پرواز در آید.

شخصیت‌ها

جلال آریان: در این رمان شخصیت جلال آریان، در قیاس با سایر آثار فصیح (به استثنای اسیر زمان)، جای مهم‌تری اشغال می‌کند. شخصیت او، از فحوای کلام قهرمانان رمان و نیز از گفتگوهای درونی خودش و از طنزهایی که درباره خود و دیگران بر زبان می‌آورد، به تدریج ترسیم می‌شود. زندگی او در چار دیواری شغل و درآمد خوب، زن، شراب

و مطالعه رمان‌های پلیسی محصور است. او فاقد آرمان‌های بزرگ و اشتغالات ذهنی پیچیده است و خود و زندگی و اطرافیان را آن چنان که هستند می‌پذیرد.

اما شیوه زندگی او با شخصیت حقیقی او هم‌خوان نیست. ناراضی بودن او از خویشتن، در خلال طنزهای گزنده‌ای که درباره خود بر زبان می‌آورد، کاملاً آشکار است. تنها از زبان شخصیت‌های دیگر نظیر ناصر تجدد است که تناقضات درونی او شکافته می‌شوند و آن جنبه ناخود آگاه و مثبت شخصیتش، که او را بر آن می‌دارد تا دست کمک و حمایت به سوی زهرا و ناصر تجدد دراز کند، عیان می‌شود.

... اما تو با یک عشق و اندوه بی‌نامی، که البته خودت قبولش نداری و حسش هم نمی‌کنی، زندگی ساده‌ای به قول خودت داری و زندگی را وقف به بچه مریض کرده‌ای. حدس من اینه که اگه یوسف هم نبود تو یک دلیل دیگه‌ای گیر می‌آوردی. خودت ناآگاهی، ولی برای تو ممکن نیست در عرض روز به چند نفر عشق و محبت نکنی... تو شبیه این پیرمردهای مقدس و متبرکی هستی - نمی‌خوام بگم فرشته - که در نظام و جزئیات زندگی امروز تهران افتاده‌ای و با یک ماسک راه می‌ری. با این تفاوت که خودت هم از این ماسک خبر نداری.
 ... تو موجود تنها و حتی وارسته‌ای هستی. دنبال حقیقت تا حد کتک خوردن هم می‌ری.
 گرچه در ظاهر خودت را تشر می‌زنی که نباید خودت را در کار دیگران دخالت بدی...

یکی از عناصر مهم دخیل در شخصیت آریان خاطره عشق فنا شده و غم از دست دادن نابه‌هنگام همسر است که چون عقده‌ای چرکین در خواب و بیداری او را رنج می‌دهد و به اشتغال ذهنی دائمی‌اش به مرگ می‌انجامد و او را به سوی نوعی بی‌هدفی سوق می‌دهد. حساسیت فوق‌العاده او در واکنش عاطفی شدیدتری که پس از مرگ ناصر تجدد بروز می‌دهد به خوبی نمایان است و رجعت‌هایی که، در خواب و بیداری، به خاطرات عشق و مرگ همسر در ذهن او صورت می‌گیرند وفاداری عمیق عاطفی و زخم ناشی از مرگ را جزء لاینفک شخصیت او می‌سازند که در سراسر آثار فصیح بارها و بارها مطرح می‌شوند.

ناصر تجدد: پس از آریان، شخصیت حایز اهمیت رمان ناصر تجدد است که نمادی از هنرمند سرخورده است. فصیح بحران روحی و شخصیت پیچیده ناصر تجدد را از سه زاویه تشریح می‌کند:

۱. از دیدگاهی روان‌شناختی نحوه شکل‌گیری شخصیت و انگیزه نویسنده‌گی او را

تجزیه و تحلیل می‌کند و، با ترسیم صحنه‌هایی از گذشته ناصر در محله درخونگاه و وضعیت خانوادگی عاری از عشق و محبت و سرشار از فقر او و اشاره به ادامه تحصیلاتش در سوربون، در شناساندن ابعاد پیچیده و تناقضات درون او می‌کوشد.

... به زودی تمام حواسش متوجه ادبیات شد. از اول مستعد بود، زندگی در پاریس هم خوب تحریک و آماده‌اش کرد. وقتی به ایران برگشت، هدفش معلوم بود. ولی اشکال اینجا بود که سرسازش نداشت. آدم تنها و غُد و مغروری شده بود. می‌خواست تجربه وجود روحیه شخصی خودش را فریاد بزند. و بدجوری روی عقیده‌اش ایستادگی می‌کرد.

۲. به بیان درگیری درونی ناصر تجدد در مقام نویسندگی می‌پردازد و، در ترسیم این بُعد از شخصیت ناصر، مجالی می‌یابد تا به رسالت نویسنده اشاره کند و به وضع ادبیات معاصر ایران و دغدغه ازلی هنرمند در تأمین معاش نظری بیفکند.

ناصر معتقد است که «ادبیات ایران خشکش زده است» و باید آن را با آثاری احیا کرد که «هر دو جنبه سبک‌های قبلی و تولد تازه سبک و حرف نو رو داشته» باشند. این آثار باید با صداقت و ساده نوشته شوند و بتوانند قرن‌ها جاودان بمانند. هنرمند، برای حصول این مهم، نباید منکوب جهل و بی‌اعتنائی حالت تحجر موقت مردم شود.

ناصر در جستجوی حقیقت و بر آن است که حقیقت زندگی انسان را در آثارش منعکس سازد.

ناصر در دام نویسندگی گیر کرده بود. حسابی هم گیر بود. و مثل تمام قلم‌زنان واقعی آب و خاکش مغبون و سرخورده، و در اوایل زندگی کاری‌اش سردرگم و گوشه‌نشین بود.

۳. از دیدگاه جامعه‌شناختی به سرنوشت ناصر می‌پردازد. از نظر او این کشمکش‌های درونی ناصر و آرمان‌های معنوی و هنری او در رویارویی با محیط پیرامونش، که به شدت درگیر فقر فرهنگی است، نمی‌تواند پایانی جز شکست و ناکامی داشته باشد.

یوسف: شخصیت یوسف، در واقع، بهانه‌ای است برای جلوه‌گر ساختن حس مسئولیت و همدردی آریان و نیز انگیزه‌ای برای ادامه حیات او. هم‌چنین رنج جسمانی و روحی و عاطفی یوسف و فارغ بودنش از تعلقات مادی و در آستانه مرگ بودنش او را به انسان اعتلایافته‌ای که اسماعیل در عرفان می‌جوید بسیار نزدیک می‌سازد.

پاکی و معصومیت و لطافت روح یوسف چون نیروی جاذبه‌ای است که شخصیت‌های داستان را به سوی خود می‌کشاند و آنها را به یک‌دیگر ارتباط می‌دهد. او در حقیقت، شخصیتی الگویی است که در آثار فصیح به صور گوناگون نمودار می‌شود.

شخصیت‌های زن: از میان چهار شخصیت زن مطرح در رمان، شخصیت «فرخ فروغ» نماینده زن روشن‌فکر ایرانی است که شروع به عرض اندام کرده است و، به قول آریان، «روح و فکرش یک میدان توپ‌خانه از زن‌های دیگر ایرانی بالاتر» است. اما نقش او در رمان تنها به شناساندن بیشتر شخصیت ناصر و پروراندن مباحث ادبی او محدود می‌شود.

از میان دو شخصیت دیگر - مهین و زهرا با سرنوشت و خصوصیات نظیر هم - شخصیت زهرا اهمیت بیشتری دارد. در حالی که این مرگ مهین است که تأثیرگذار است و انتحار زهرا، به رغم دور از انتظار بودنش، چندان با موقعیت و خصوصیات اخلاقی او هم‌خوانی ندارد. این ناکامی در برقراری ارتباط با خواننده را باید ناشی از ضعف پردازش این شخصیت و منتقل نشدن افکار و کشمکش‌های درونی او در موقعیت‌های حساس و به خصوص به هنگام مرگ دانست. در عوض، گفتگوهای درونی مهین از طریق دفتر خاطرات و با زبانی کاملاً مناسب به خواننده منتقل می‌شود و لاجرم او را متأثر می‌سازد. در مجموع، این دو شخصیت رنج دیده و بی‌کس و صبور، فارغ از هرگونه جهان‌بینی خاص، از الگوهای ساده زندگی خود پیروی می‌کنند و در متن داستان، تنها برای نشان دادن تقابل نیکی و مظلومیت با بدی و ظلم، ایفای نقش می‌کنند.

سبک

با رمان شراب خام، سبک خاص فصیح متولد می‌شود - نثری ساده و روان از زبان شخصیتی که، هم‌گام با آهنگ زمان خویش، پیش می‌رود. مخلوطی از عبارات عامیانه و تشبیهات خاص و هزل‌های آشکار و مستتر و طنزهای تلخ و گزنده که حتی در غم‌انگیزترین صحنه‌ها اعلام وجود می‌کنند. به کارگیری عناصری چون رؤیا برای نشان دادن واقعیت‌ها و روابط، در اشکال اغراق‌آمیز و گاه کابوس‌وار، و یا بهره‌گیری از رجعت به گذشته، برای باز نمودن عقده‌های درون و نقل قسمت‌های گم شده داستان جزء لاینفک ساختاری است که در این اثر فصیح پدیدار و در آثار بعدی او هم چنان حفظ می‌شود. بهره‌گیری از اسامی شخصیت‌ها، چه حقیقی و چه ادبی، و طیف وسیعی از اطلاعات

فرهنگی و عمومی، به منظور ایجاد طنز کلامی و محتوایی، از نشانه‌های خاص سبک فصیح است که در این رمان شکل می‌گیرد تا بعدها در آثار دیگرش گسترده‌تر و استادانه‌تر ادامه یابد.

بهره‌گیری از نمادها و ویژگی دیگری است که به سبک نویسنده جلوه‌ای خاص می‌بخشد. علاوه بر الفاظ «سراب» و «خاکستر»، خود عنوان شراب خام نمونه بارز این شیوه بیان است. زندگی، که اساساً عاری از فارغ‌بالی کامل است، با اکسیری که آدمی را از دغدغه‌های خوار و بی‌مقدار رها سازد و به «شراب خام» تعبیر شده تحمل‌پذیر می‌گردد.

در این رمان، به‌طور کلی، نقش تفسیری راوی قوی‌تر از جنبه روایتی آن است. راوی گاه به جای قهرمانان داستان سخن می‌گوید (نظیر تفسیر آریان از شخصیت و علت خودکشی زهرا). از کاستی‌های رمان، اعلام برخی پیش‌آگهی‌ها قبل از وقوع حوادث، نظیر مرگ ناصر و زهراست که از هیجان و میزان تأثیرپذیری خواننده می‌کاهد و به ویژه با جنبه صوری داستان در تناقض است.

یکی از شگردهای سبک فصیح، که در بیشتر آثار او مشهود است، استشهاد از یک اثر ادبی مشهور است به طوری که رابطه‌ای گاه مشهود و گاه مستتر میان مضمون آن اثر ادبی و مضمون رمان فصیح احساس می‌شود. بدین سان، اثر منتخب، هرچند مصداق جزء به جزء مضمون رمان فصیح نیست، در مجموع می‌تواند استعاره‌ای کل از مضمون مورد نظر نویسنده باشد. در رمان شراب خام، نویسنده از رمان ده‌سیاهپوست کوچولو، نوشته آگاتا کریستی، بهره گرفته است. صورت جنایی داستان با جنبه صوری شراب خام در تطابق است و مضمون درونی آن نیز با مضمون این رمان بی‌رابطه نیست.

□ دل کور

دومین رمان فصیح، دل کور (۱۳۵۱)، با سبک و طرح و زبانی کاملاً متفاوت از شراب خام، مهارت نویسنده را در خلق اثری تکان‌دهنده به خوبی نمایان می‌سازد. این رمان، که نویسنده آن را محبوب‌ترین اثر خویش می‌خواند، به لحاظ فضاسازی قوی و شخصیت‌پردازی دقیق، تأثیری عمیق در خواننده بر جای می‌گذارد.

خلاصه داستان

«صادق آریان»، دکتر جوان سی و دوساله، در یکی از شب‌های ۱۳۴۵، از مرگ برادر ارشد خود «حاج آقا مختار» مطلع می‌شود. به رغم نفرت شدیدی که صادق در سراسر عمر نسبت به مختار داشته است، اکنون احساس رقت می‌کند و شبانه برای تحویل گرفتن جسد مختار به پزشکی قانونی می‌رود. وی، طی ساعاتی که در انتظار اجرای تشریفات کالبد شکافی است، زندگی مختار را ارزیابی می‌کند و در خاطره‌ها و زمان به عقب برمی‌گردد. اولین خاطره از رشته طولانی خاطراتش مربوط به چهار سالگی اوست: خاطره صحنه تجاوز مختار جوان به «گل مریم»، دایه سی و پنج ساله و نیمه افلیج و لال خانواده. تخم نفرت از مختار از همین زمان در دل صادق خردسال نشانده می‌شود. «ارباب حسن»، پدر خانواده، از شنیدن این خبر به خشم می‌آید و قصد کشتن مختار می‌کند؛ اما مختار متواری می‌شود و بعدها سر از خدمت سربازی در می‌آورد. گل مریم، در میان جو خرافی و شماتت‌بار خانواده، بچه مختار را به دنیا می‌آورد. اما او تنها سه روز می‌تواند از نوزاد خود در مقابل آزار و اذیت بچه‌ها و طعنه‌ها و سرزنش زنان خانواده مراقبت کند. روز چهارم، «گل مریم» دختر خود را بر در منزل خانواده «امجد»، از ممتولین همان محله، رها می‌کند. صادق، بار دیگر، یگانه شاهد این ماجراست. خانواده امجد نوزاد را به فرزندی قبول می‌کنند و او را «فرشته» می‌نامند.

عاقبت، مختار، پس از سپری شدن دو سال و پس از گذراندن حبس تأدیبی، به جرم روابط نامشروع با زنی دهاتی به نام «جیران» و مشارکت با او در قتل همسر این زن، به خانه ارباب حسن باز می‌گردد. اما تجاوزات او به گل مریم در توطئه سکوت خانواده ادامه می‌یابد.

در میان فرزندان متعدد ارباب حسن، وجود «رسول» تسکینی است برای پدر و افتخاری برای خانواده. رسول، با سیمایی زیبا و طبعی مهربان و هوشی سرشار که موفقیت‌های تحصیلی بسیاری برای او به ارمغان می‌آورد، پیوسته حامی ضعیفا به خصوص گل مریم است. در محیط خانه ارباب حسن، واقع در درخونگاه، روز به روز بر اقتدار و آزار و اذیت مختار افزوده می‌شود و، عاقبت، به درگیری او با رسول می‌انجامد. رسول، بر اثر ضربه مختار، مجروح و مجنون می‌گردد. ارباب حسن، بر اثر این فاجعه، بیمار می‌شود و تا دم مرگ در بستر باقی می‌ماند.

در شب عروسی مختار، جیران، همراه با پسری که از مختار دارد، بر در خانه آریان ظاهر می‌گردد. اما، پس از رو به رو شدن با ضرب و شتم مختار، به ناچار به طور ناشناس در محله درخونگاه ساکن می‌شود و پس از چندی می‌میرد. پس از مرگ ارباب حسن، مختار ارباب بلا منازع می‌گردد و بر حرص و آز و پرخاشگری او افزوده می‌شود. او حتی مادر خود، «کوکب خانم»، را به حيله ناگزیر می‌سازد که از سهم الارث خود بگذرد. رسول، در اعتراض و برای حمایت از حق مادر، با بریدن رگ گردن به حیات خویش خاتمه می‌دهد. با گذشت زمان و سپری شدن سال‌ها، زندگی کوکب خانم محدودتر و دشوارتر می‌شود. مختار از قبول و حمایت پسر نامشروع خود، «قدیر»، امتناع می‌ورزد و صادق برای تحصیل به امریکا می‌رود. قدیر نام جدیدی اختیار می‌کند و، چون در عشق فرشته امجد (دختر گل مریم و خواهر ناتنی خود) شکست می‌خورد، بر سر و روی دختر اسید می‌باشد و او را روانه بیمارستان می‌کند و به کام مرگ می‌کشانند. صادق، در پایان تحصیلات، به درخونگاه باز می‌گردد.

در اواخر رمان، رشته تداعی خاطرات صادق قطع می‌شود و او به زمان حال برمی‌گردد. کالبد شکافی جسد مختار حاکی از آن است که او بر اثر سکنه قلبی جان سپرده و احتمال کشته شدن او به دست ناشناسی که در آن شب در دکان مختار بوده است منتفی می‌شود. تنها دکتر صادق آریان است که از هویت شخص ناشناس آگاه است. این فرد ناشناس کسی جز قدیر نیست که برای خواستگاری از «ملیحه»، دختر مختار، به حجره پدر رفته و با او مشاجره کرده است. در شبی که فردای آن مراسم خاک سپاری مختار برگزار می‌شود، صادق خواب رسول را می‌بیند. رسول دلگیر است. چون صادق کورده بود، پیام او را فراموش کرده است. او نتوانسته است به مختار و قدیر ابراز عشق و دوستی کند.

فضا و طرح رمان

خواننده نخستین بار با نام درخونگاه و فضای آن، که کلاً در آثار فصیح بدان اشاره می‌شود، آشنا می‌گردد. توصیف دقیق و زنده و کاملاً بصری خانه ارباب حسن و محله قدیمی درخونگاه، در اواسط سلطنت رضاشاه و در بطن تهرانی که هنوز از خواب دوران قاجار کاملاً بیدار نشده است، آهنگی کند زندگی را به خوبی القا می‌کند. زندگی محدود

در حصار سنن و خرافات و فارغ از هر نوع بینش دینی عمیق و یا نگرشی فرهنگی. تحت تأثیر و در تطابق کامل با این فضای خواب رفته و محدود است که شخصیت‌های رمان یک‌یک جان می‌گیرند و گاه خواننده را حتی به اواخر دوران قاجار می‌کشانند. اما، با پیشرفت حوادث رمان، تغییر آهنگ زندگی و دگرگونی شخصیت‌ها به تدریج فضای درخونگاه را تسخیر می‌کنند و تغییر شکل تدریجی آن‌را به خواننده ارائه می‌دهند.

درخونگاه تنها نمایانگر مکان نیست، نشان‌دهنده زمان هم هست: برهه‌ای است از تاریخ و مقطعی از زندگی جامعه ایرانی. نبض زندگی درخونگاه در وجود زنان و مردانی می‌تپد که هر یک در دنیای محدود خود به سر می‌برد. نقش مرد در کسب مال و دکان‌داری و مردسالاری است و بهره زن زیر سلطه مرد بودن و زایمان‌های مکرر. درخونگاه پر از تناقض است: مستی و «دوا خوردن» و عقاید خرافی و فحاشی و خون‌ریزی در کنار زیارت‌ها و سفره‌های نذر و نیاز؛ فقر در کنار رفاه؛ عشق و محبت در کنار خون و ستم. برای درخونگاه خواب رفته‌گذشت زمان و وقایع تاریخی تنها زمانی اهمیت پیدا می‌کنند که با یکی از حوادث زندگی شخصی تبارن داشته باشند. رمان، به رغم طرح نسبتاً پیچیده و کثرت اتفاقات مهم و جزئی، کند آهنگ است، آن‌چنان که حتی نقاط اوج داستان، که هر یک به نوبه خود شگفت‌انگیز و نامتعارف‌اند، در درون این آهنگ کند حل می‌شوند و به زمره اتفاقات عادی در می‌آیند.

مضامین

دل کور حاوی مضامین چندگانه‌ای است؛ اما، از آن میان، مضمون انسان دوستانه آن است که به صورت پیام اصلی جلوه‌گر می‌شود و ریشه در دین و عرفان دارد. نویسنده، بار دیگر، با نگاهی یأس‌آلود به حقارت فناپذیری انسان در برابر عظمت جاودانه خلقت و هستی، از یک سو، و تقابل خیر و شر در انسان، از سوی دیگر، به پیام عشق و بخشایش می‌رسد و آن‌را از زبان رسول و فرشته به خواننده منتقل می‌سازد و استادانه دشواری و خطیر بودن تحقق چنین رسالتی را در وجود صادق تجسم می‌بخشد.

رسول، رسول، بسه. ما توی درخونگاه زندگی می‌کردیم. هنوز هم می‌کنیم. توی همین و تنها همین دنیای لعنتی، با زنده‌های این خاک، با این وضع که هست. اینجا توی درخونگاه یا حوالی درخونگاه. رسول، دنیای ما دنیای اون جور عشق و مسیح‌بازی و زیبایی و این چیزهای مطلق نیست. دنیای ما دنیای لاسب بلبشوی عرق کرده زنده‌ها...

در حاشیه این پیام کلی است که مضامین فرعی در وجود شخصیت‌های گوناگون شکل می‌گیرند و رمانی غنی و پرمحتوا پدید می‌آورند. مضامینی چون عشق و فداکاری مادرانه (کوکب خانم و گل مریم)؛ ذوق و استعداد هنری نشکفته و فنا شده (اریاب حسن)؛ بی‌هویتی و اسارت زن در نظام مردسالاری و در جامعه‌ای بسته و خرافی؛ وفاداری به اصل و ریشه‌ها (صادق)؛ جهل و ستم (مختار و قدیر) و نیکی و مظلومیت (فرشته).

شخصیت‌ها

رمان دارای شخصیت‌های اصلی و فرعی بسیاری است: صادق آریان: داستان به روایت دانای کل شکل می‌گیرد و قسمت اعظم آن از طریق رجعت به گذشته صادق و از دیدگاه او بیان می‌شود. او، که در سراسر رمان همان شاهد حوادث است، در فصل پایانی به قهرمانی بدل می‌شود که فریاد خشم و محکوم‌سازی خود را متوجه مختار و قدیر می‌سازد. بدین‌سان، مفهوم «دل‌کور» در او تجسم می‌یابد و هم اوست که باید پیام «عشق» و «محبت» رسول را به مخاطب انتقال دهد. میان صادق و جلال آریان شباهت‌هایی وجود دارد. این وجوه تشابه تنها ناشی از رابطه خونی یا مشترکات خانوادگی نیست بلکه حاصل زندگی در درخونگاه است (جلال ثمره ازدواج دوم اریاب حسن و برادر ناتنی صادق است). اما لحن صادق جدی و تلخ است و از هزل و طنز جلال در او نشانی نیست. او اسیر کابوس درخونگاه است، کابوسی که با خون و مرگ و نفرت در هم آمیخته و چون دردی مزمن با او همراه است و او را به ترک درخونگاه وا می‌دارد.

من از بچه‌های این فامیل هستم خانجون، اما چاقو توی کلمه فرو رفته... آره شما خبر ندارین. از بچگی یه چاقو توی کلمه بوده. هی هم پیچ می‌خوره. هی ناب میخوره. هی خون می‌ریزه. باید برم از اینجا بیرون، جراحی کنم. درش بیارم.

با این حال، صادق به اصل و ریشه خود وفادار است و نفرتی که سراسر عمر چون هم‌زادی با او بوده است نمی‌تواند مانع بازگشت او به درخونگاه و به گذشته شود. گذشته‌ای که رسول را در دل دارد. صادق در سراسر عمر تلاش کرده است تا از راه رسول پیروی کند؛ لیکن تنها پس از مرگ مختار است که دردهای کهنه و کوردلی او

به پایان می‌رسد و پیام رسول را در اعماق روح و جان خود حس می‌کند و ساعاتی را در کنار قبر مختار به تفکر می‌پردازد.

رسول: رسول از شخصیت‌های اصلی و در حقیقت قهرمان بلامنازع است. پیام رمان در وجود او شکل می‌گیرد و به صادق و خواننده منتقل می‌شود. سرنوشت او دردناک و به یادماندنی است. نزول قهرمانی است از اوج به ذلت. نویسنده این ذلت و خواری را با طنزهای تلخ و تنها از طریق ایجاد موقعیت‌های مشابه به وجود می‌آورد. رسولی که زمانی گل سرسبد و تنها فرد تحصیل کرده خانواده بوده است اکنون چون مضحکه‌ای کتاب‌ها و نقاشی‌های قدیم را با خود به این سو و آن سو می‌کشاند. همان‌گونه که زمانی از جنین مرده گل مریم در برابر مختار محافظت می‌کرد، حالا مراقب «دوسیه‌های» خود است تا از حق مادر دفاع کند. او، که زمانی بر سر راه دیوانه سرگذر درخونگاه قرار می‌گیرد و سپر ضربات او می‌شود تا «سیا دیوونه» به خود آسیبی نرساند، اکنون بی‌رحمانه بر سر و صورت خود جراحات سختی وارد می‌سازد. روزگاری او صادق کوچک را در کوچه‌های تنگ و خاک گرفته درخونگاه می‌گرداند، و حال این صادق است که باید رسول نیمه دیوانه را از این سو به آن سو بکشاند. اما جوهره وجود رسول تغییرناپذیر است. عشق و محبت و حس حمایت از مظلومان هم‌چنان در او باقی می‌ماند تا عاقبت او را به خودکشی حیرت‌انگیزش سوق دهد - مرگی نمادین و نمونه‌ای مسیح‌وار از فنا شدن در راه دیگری. پیام محبت و عفو و گذشت در سراسر رمان از زبان رسول جاری است و، در پایان، به صورت بشارتی آسمانی - عرفانی برای انسان اسیر رنج و درد و مرگ در می‌آید.

- هیچ‌وقت به چشم‌های مختار نگاه کردی؟

- رسول، کی بس می‌کنی؟ کی این کابوس تمام می‌شه؟

- هیچ‌وقت با محبت تو چشم‌های برادرت به عنوان یک انسان نگاه کردی؟

- رسول!

- هیچ‌وقت به قلب پسرش با عشق به عنوان یک انسان فکر کردی؟

- رسول!

- هیچ‌وقت با قلب خودت حرف زدی؟

- محض رضای خدا!

فرشته: شخصیت فرشته بدلی است از شخصیت رسول. او نیز، چون رسول، سرشار از طبعی لطیف و ذوق هنری و عشق به هم‌نوع است و، همانند او، قربانیِ ظلم است و عاقبت زندگی را در راه عشق می‌بازد.

در دنیای ما محبت دانه کم‌یابیه. باید به ذره‌هایی که هست آویخت. باید دوست داشت. دنیا باید بفهمد که من همه را دوست دارم. من هیچ افسوسی ندارم جز این که کاش می‌توانستم به زندگی مردی که مرا دوست داشت و من او را می‌پرستیدم نشاط و عشق بیشتری بیاورم. احدی جز من به عمق بی‌گناهی او و احتیاج او به عشق آگاه نبوده است. من آرزو مندم که با مرگ خودم اولین سنگ بنای آرامش او را بنیان بگذارم. من امشب در اینجا دراز خواهم کشید و به خدای عشق در این شب تیره التماس خواهم کرد که به قلب مردم این دنیا با محبت و لطف نگاه کند.

گل مریم: گل مریم مظلوم‌ترین و رنج دیده‌ترین شخصیت داستان و قربانیِ ظلم فردی و اجتماعی است. محروم بودن او از قدرت نطق و بیان و انعکاس آلام روحی بر دامنه رنج او می‌افزاید. با مهارت نویسنده در پردازش این چهره، چه از طریق توصیف و چه از خلال گفتگوها، گل مریم به شخصیتی فوق‌العاده زنده و به‌یاد ماندنی مبدل می‌شود. او سرشار از عشق مادری و، همانند رسول و فرشته، پاک و عاری از پلیدی است (← گزیده داستانها، «گل مریم»).

او چون آینه‌ای است که زیبایی روح و عشق و محبت رسول و زشتی و جهالت مختار و حمایت یا بی‌مهری شخصیت‌های دیگر را منعکس می‌سازد.

هر چه شما کردید من و بجهام کفاره‌اش را دادیم. قلب پیرزن همه چیز را می‌دانست.

ارباب حسن: شخصیت ارباب حسن در رمان چنین توصیف می‌شود:

ارباب حسن خودش مانند پسر دوش، علی، مردی بود میان‌رو و مسلمان‌نما و مردم‌دار. سواد نوشتن نداشت، اما شاعر مسلک و درست بود و کمی هم عشرت طلب. نه جوشین عظیم پول و زمین پسر اولش، مختار، را داشت و نه نیروی عشق و احساس رسول را.

با توصیف شب‌های شعرخوانی و بساط «دواخوری» و خشم و غضب او به مختار و علاقه‌اش به صادق و رسول، طرح‌های کم‌رنگی از شخصیت این مرد ترسیم می‌شود. اما به ناگاه در صحنه مرگ، چهره جدیدی از او عرض وجود می‌کند - چهره مردی محتضر که تنها از عمر هدر داده و ذوق شعری نشکفته خویش سخن می‌گوید. صحنه احتضار

ارباب حسن یکی از گویاترین و حساس‌ترین صحنه‌های رمان است که فضای تعلیق و انتظار مرگ و جمع‌بندی حیات را استادانه تجسم می‌بخشد و، در عین حال، از ذوق هنری فنا شده و از تنهایی عمیق انسان پرده بر می‌دارد (← گزیده داستانها، «یک زندگی خاک شده»).

کوکب خانم: نمودار شخصیت زن درخونگاہ و زندگی سنتی اوست. سنن و خرافات و آداب و رسوم مذهبی (بدون هر نوع بینش عمیق دینی) و عشق بی‌چون و چرا به فرزندان، که مانع از درک حقایق و ماهیت افراد است، در وجود او تجسم می‌یابند و گاه او را به سوی نوعی سردی و سنگ‌دلی نسبت به گل‌مریم و دیگران سوق می‌دهند. او، همچون یگانه حلقه باقی‌مانده از زنجیر گسسته خانواده آریان، تلاش دارد تا حلقه‌های دیگر را به خویش و به یک‌دیگر متصل سازد. دگرگونی و گسستگی خانواده آریان در بستر زندگی متحول تهران در فراز و نشیب‌های زندگی کوکب خانم نمود بیشتری می‌یابد (← گزیده داستان‌ها، «سایه‌های کمرنگ در چشمان پیرزن»).

مختار: شخصیت ضد قهرمان و مظهر زشتی است. نوکیسه‌ای کند ذهن و اسیر هواهای نفسانی همراه با حرص و آز سیری‌ناپذیر و فاقد هر نوع حس عشق و هم‌دردی که وقایع رمان را حول محور خود به گردش در می‌آورد. گویی نویسنده همه خصلت‌های زشت را به عمد در این قهرمان منفی گرد آورده است تا اهمیت پیام رسول و دشوار بودن آن‌را برجسته‌تر سازد. در روبرویی با این همه زشتی و پلیدی است که صادق بانگ نفرت و انزجار سر می‌دهد و مهر ورزیدن به مختار را غیرممکن می‌خواند. و باز، به رغم همین پلیدی است که باید، به پیروی از رسول، به کوردلی خود پایان دهد و به «نگرانی» و «غم‌های روح» مختار پی برد و به او ابراز محبت کند.

قدیر: زاییده ظلم است، اما خود تبدیل به ستمگر شده است. با این همه، میان شخصیت او و مختار تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد. کردار مختار مجال هیچ‌گونه توجیه روان‌شناختی نمی‌دهد و اعمال او صرفاً زاییده طبیعت خام و خشن او جلوه‌گر می‌شوند. حال آن‌که، شخصیت قدیر حاصل یک رشته عوامل اجتماعی و فردی و عاطفی است. او، که عمری از داشتن محبت و هویت محروم مانده، در طلب عشق است - همان عشقی که رسول و فرشته او را شایسته آن می‌دانند، اما صادق آن‌را از او دریغ می‌کند.

زبان و شگرد

نویسنده، با استفاده از شگرد رجعت به گذشته، در سطحی گسترده و به صورت خاطرات مسلسل، به روایت داستان می‌پردازد. با این شیوه، لاجرم بخش اعظم پردازش شخصیت‌ها و پی‌گیریِ حوادث از طریق توصیف صورت می‌گیرد، هر چند از گفتگوها نیز به نحو احسن بهره‌گیری می‌شود. اما نقش اصلیِ گفتگوها خلق فضای داستان و نمایاندنِ شیوهٔ بیان عامیانه و اصیلِ درخونگاه است.

از عنصر رؤیا نیز در بیان کابوس‌ها و دردهای کهنهٔ درخونگاه استفاده می‌شود. در مجموع، زبان رمان جدی و بهره‌ور از روانی و یک‌دستی خاصی است که با مضمون و فضای آن کاملاً منطبق است و آن را گیرا و جذاب می‌سازد.

شیوهٔ بیان ساده و مستقیمِ رمان، تنها در دو صحنهٔ حساسِ احتضارِ ارباب حسن و کابوسِ نهاییِ صادق، ابهام و پیچیدگی پیدا می‌کند و نویسنده به بازی ظریف و آگاهانه‌ای با مفهوم کلمهٔ «رسول» می‌پردازد.

در صحنهٔ احتضار، ارباب حسن، در پشت پنجرهٔ تاریک و در میان ریزش باران، رسول را می‌بیند و گاه کلمهٔ «رسول» و گاه «رسول الله» را فریاد می‌زند. ابهامی که در اینجا در رؤیت رسول پیش می‌آید، در صحنهٔ کابوسِ صادق نیز، در مورد شبیحی که به شکل رسول جلوه‌گر می‌شود، ادامه می‌یابد. شاید بتوان کلید این ابهام را در بیان صادق یافت:

رسول گفته بود که مردن یعنی راحت شدن از دردهای زندگی. گفته بود وقتی یک نفر در این دنیا دردش زیاد شود، فرشتهٔ مرگ به صورت یک برادر یا به صورت یک فرزند از روی آب‌های بهشت به زمین می‌آید و دست او را می‌گیرد و می‌برد.

مفهوم دوگانهٔ کلمهٔ «رسول»، یکی نمادی از فرشتهٔ مرگ و پایان دهندهٔ رنج‌ها و دیگری فرستاده‌ای که پیام‌آور عشق است، و تطابق این دو با مضمونِ کلِ رمان سبب می‌شود تا این دو صحنه جذابیت و زیبایی شاعرانه‌ای پیدا کنند، تا به حدی که خواننده به مطالعهٔ مجدد بخش‌هایی از رمان ترغیب شود.

بخش اول ادامه دارد